

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در جلسه‌ی گذشته راجع به تأسیس اصل در مورد تبعیت و یا عدم تبعیت از احکام الهی بود. عرض شد که به مقتضای اصل اولی اطاعت انسان از فرد دیگر و از ذات دیگر حرام است مگر اینکه جنبه‌ی ترجیح در این اطاعت از بین سایر مرجحات وجود داشته باشد. در صورت وجود مسائل مختلفه و احکام متفاوتی بین ذوات مختلفه و متفاوتی اطاعت انسان از یک ذات و از یک شخص می‌بایست با وجود مرجح و مُسَوِّق باشد و در صورت عدم وجود مرجح و مسوق بر اساس حکم عقل اطاعت انسان از او عقلاً حرام است و لحاظ و ملاک برای حرمت هم مسأله‌ی تفویض اختیار شخص و مکلف به فرد دیگر و تعویض اختیار او به اختیار انسان در مقام الزام است. چون بحث در مورد حکومت اسلام به احکام الزامیه‌ی آن برمی‌گردد نه به احکام اخلاقیه بنابراین بحث به مسأله‌ی الزام و عدم الزام برگشت داده می‌شود و رجعت پیدا می‌کند.

عقل و جوب متابعت انسان را از فرد دیگر منوط به ترجیح واقعیه و نفس الامریه و مصلحت واقعیه در آن رأی بر رأی خود انسان می‌داند و در صورت عدم وجود مرجح این متابعت و این اطاعت اطاعت ملزمه‌ی بدون مرجح خواهد بود و هو لغو و عبث عند العقلاء.

بناءً علی هذا همان طوری که در آیه‌ی شریفه عرض شد از آنجایی که خدای متعال مالک و مشرف و مسیطر بر نفوس و بر ذوات و بر شوائب و آثار ذوات هست از این نقطه‌ی نظر از هر ذات دیگری که لو فرض تحققها استقلالاً به وجوب متابعت انسان و الزام و انقیاد اقرب است و بلکه روی این حساب منحصر است. در آیات نسبت به این مسأله دلالت بسیار است... **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... ﴿الأنعام، ۵۷﴾ ... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... ﴿یوسف، ۴۰﴾ ... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... ﴿یوسف، ۶۷﴾** یا آیاتی که وجوب متابعت را منحصر به خداوند می‌داند، در وهله‌ی ابتدایی، تمام اینها که مالا مال از آیات در این زمینه هست مثل **... أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿هود، ۴۵﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿التین، ۸﴾** در آن آیاتی که مربوط به اطاعت مشرکین و عبادت آنها می‌شود **قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ ﴿الرعد، ۱۶﴾ وَ لئن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ**

سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿العنكبوت، ۶۱﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿العنكبوت، ۶۳﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿لقمان، ۲۵﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿الزمر، ۳۸﴾ حتى به مشرکین به همین کیفیت است. و یک اشکالی که فعلاً مطرح هست نسبت به مشرکین

در اینجا که مسیحیت این مسأله را مطرح می کند و حتی در غیر از مسیحیت در مورد عبده اوثان و اصنام و گروه های دیگر از مشرکین این قضیه هست، مطلبی را که آنها می گویند این است که می گویند شما چطور واسطه ی در فیض الهی را قائل هستید مثل فرض کنید که انبیاء، مثل ائمه، اینها وسائط در فیض الهی هستند اما در عین حال آن مبدأ و آن ذات را واحد می دانید؟ ما هم در عبادت اصنام و عبادت ابقار و عبادت انجم و عبادت شمس و قمر و امثال ذلک اینها را مظهر برای تجلی آن ذات می دانیم، چطور اینکه در آیه ی قرآن هم به این مسأله اشاره شده **إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى** ﴿الزمر، ۳﴾ که در اینجا جنبه ی وساطت و وسیله لحاظ شده و اعمال شده، پس بنابراین چه جوابی می شود به آنها داد؟

وقتی که آنها می گویند ما که این بقریا صنم را عبادت می کنیم نه اینکه این را عبادت کنیم، در واقع ما داریم- در کتاب هایشان می گویند ها- در واقع ما داریم آن ذات را عبادت می کنیم منتهی چون به آن ذات دسترسی نداریم و در عالم غیب، در غیب الغیوب، در آنجا متمکن است، از این باب مظهر او را که حاکی و نماینده ی آن ذات است به عنوان آیتیت و مرآتیت، ما او را پرستش و عبادت می کنیم پس بنابراین ایرادی وارد نمی شود.

جوابی که باید از این اشکال داد این است که خدای متعال فقط ذات خود را منحصر برای عبادت قرار داده است، حتی وسائل دیگر و حتی وسائط دیگر و حتی اقرب حجب و وسیله ی اول، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را هم مستوجب برای عبادت قرار نداده است بلکه رسول الله در این مرتبه مانند سایر افراد می ماند. یعنی همان ذاتی را که ما عبادت می کنیم، همان مبدایی را که ما در قبال او تواضع می کنیم، رسول الله هم به همان مبدأ و به همان ذات سجده می کند و رکوع و سجود می کند. پس بنابراین مسأله ی عبادت انحصار به ذات پروردگار دارد زیرا خدای متعال هیچ واسطه ای را بین خود و بین ذات انسان قبول نمی کند و این حکایت از مقام جمعیت و صرافت و وساطت او می کند که ذات...- این نکته هایی که می خواهم عرض کنم اینها همه داخل در درس است ها، خارج از درس نیست- ذات انسان هیچ واسطه ای را بین خود و بین خدا نمی پذیرد و خدای متعال هیچ واسطه ای را بین خود و بین ذات انسان نمی پذیرد و جهت مسأله هم به دو قضیه برمی گردد:

قضیه‌ی اول این مسأله‌ی اصل خلقت و حقیقت نشأت و انشعاب روح انسان است از ذات پروردگار که می‌فرماید **فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿الحجر، ۲۹﴾** **فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿ص، ۷۲﴾**، **وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿الإسراء، ۸۵﴾** که تمام این آیات می‌فرماید که **ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا أَلْعَلَقَةَ مَضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿المؤمنون، ۱۴﴾** که این خلق آخر عبارت است از افاضه‌ی حقیقت ذات به این جنبه‌ی مادی و نزول آن حقیقت ذات در عالم طبع و در عالم ماده که چطور این ذات می‌آید و در عالم طبع و ماده تعلق به بدن می‌گیرد اینجاست که می‌فرماید **فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿الحجر، ۲۹﴾** **فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿ص، ۷۲﴾** و در سایر موجودات و حتی نسبت به ملائکه‌ی مقرب این تعبیر نفع از روح در آنجا وجود ندارد.

پس بنابراین از جمله‌ی مخلوقات و از همه‌ی مخلوقات این انسان است که حقیقت او حقیقت بلاواسطه‌ی ذات است. یعنی نفس ذات در اینجا متعلق برای خطاب کُن شده است، پس هیچ واسطه‌ای بین انسان و بین خدا وجود ندارد، بنابراین عبادت باید به خدا تعلق بگیرد نه به غیر خدا. نکته خیلی نکته‌ی ظریفی هست ها! که وقتی که ذات، آن همان حقیقت روح نازل شده است وقتی که می‌خواهد در مقام اطاعت و انقیاد و تواضع و در مقام عبادت برآید خود ذات هم باید ذات را سجده کند. آن حقیقت جزئی‌ی ذات سجده بر حقیقت کلی ذات وارد می‌کند. این حقیقت مصداقی‌ی مقید سجده بر آن حقیقت کلی‌ی غیر مقید و لا انتهایی و مطلق می‌آورد. این وجه و دلیل اول به جهت انحصار مسأله‌ی عبادت در ذات پروردگار.

مسأله‌ی دوم مسأله‌ی مقام الله است که مقام جمع الجمعی و استجماع صفات کمالیه در همه‌ی عوالم وجود است. خدای متعال بر خلاف نظر بسیاری دارای مراتب مستقله نیست که قائلین به مسأله‌ی تشکیک در وجود قائل به مراتبه‌ی مستقله هستند، بلکه ذات در عین ظهور متفاوت و در عین تجلیات متفاوت در مقیدات متفاوت از مبدعات و غیر مبدعات، از مجردات و غیر مجردات، با تمام این اختلاف در آن مرتبه‌ی تجلی، در عین حال حضور و وجود خودش را به عنوان وجود بسیط و بالصرافه در همه‌ی این مقیدات حفظ می‌کند.

پس بنابراین وقتی که انسان نسبت به یک امری توجه می‌کند و می‌خواهد او را واسطه قرار بدهد برای آن حقیقتی که آن حقیقت در غیب الغیوب است، این خدا را محدود به عالم غیب کرده است و محدود و مقید به غیر از مرتبه‌ی ظهور کرده است و هو عین الشکر و الکفر بالله العظیم! وقتی که ما قائل به حضور حقیقت وجود به مقتضای بسیط الحقیقه کل الاشیاء هستیم و به مقتضای صرافت وجود در همه‌ی حقایق هستیم بنابراین توجه به یک امر مقید و بدون توجه به آن حقیقت غیبی عبارت است از عنایت استقلالی برای این

وجود مقید در قبال آن حقیقتی که خود آن حقیقت همه‌ی شوائب این وجود مقید را در خودش هضم و حل کرده و حقیقت همین صنم عبارت است از تجلی ذات پروردگار در این چوب یا در این قالب دیگر. آن وقت چطور ممکن است که ما آن حقیقت واقعی را در مرتبه‌ی غیب الغیوبی قرار بدهیم و بعد توجه به این کنیم که این ما را به او برساند در حالی که خود این تجلی اوست پس توجه به این دیگر چه معنا دارد؟ و از آنجایی که آن حقیقت در همه‌ی مظاهر هست خود انسان هم یک تجلی خداست چرا انسان به این تجلی سجده کند خب به خودش سجده کند، مگر انسان جدای از این قاعده است؟ آن کسانی که می‌گویند بت را ما مظهر برای تجلی قرار دادیم مگر خود تو مظهر تجلی نیستی؟ تو که از این بت اشرف هستی. آن بت فقط چوب است ولی از نقطه‌ی نظر ماده... نیستی و خون هستی و پوست هستی و همه‌ی اینها اشرف از چوب هستند از نقطه‌ی نظر ظاهر.

مضافاً علی هذا تو نفس داری و این بت نفس ندارد، تو روح حیوانی داری و این بت روح حیوانی ندارد پس اینها را چطور شما از دیده مخفی کردید؟ و اگر به جنبه‌ی ظهور نگاه می‌کنید چه فرقی بین ظهور، اگر ظهور ظهور متساوی باشد، چه فرقی بین ظهور حق در این بت و تجسم این به عنوان رب النوع برای صفات پروردگار است و بین ظهور حق در تویی که سجده می‌کنی و تجسم تو به عنوان فرد دیگر؟ و چه فرقی بین تو و بین دیگری است؟ و فرعون که افراد را به خود می‌خواند به آنها می‌گفت من تجلی قدرت و سلطنت پروردگار هستم، خب به او می‌گویم شما از این تخت بیا پایین بنده می‌روم روی آن تخت می‌نشینم من می‌شوم تجلی قدرت و سلطنت پروردگار، ها! من می‌شوم. شاه هم همین حرف را می‌زد و می‌گفت: پادشاه سایه‌ی خدا باشد- این شعر را می‌گفتند همان موقع‌ها- سایه از اصل کی جدا باشد؟ بله پادشاه اگر پادشاه باشد سایه‌ی خداست ولی دلیل نیست بر اینکه هر کسی پادشاه باشد، شما بیا پایین، دیدی که پادشاه نبود، مدت سرآمد و بعد هم رفتی. همین طور زمانه شاه می‌آورد، پادشاه می‌آورد، رئیس می‌آورد یکی پس از دیگری می‌روند. اگر واقعاً او مالکیت و ملکیت واقعی دارد پس چرا از دست می‌دهند و اگر ندارد پس چرا به خود می‌بندد و دیگر افراد چه فرقی با او می‌کنند؟

پس به این دو دلیل عبادت بر غیر خدا جایز نیست و عبادت به معنای انقیاد است. در مسأله‌ی حکم و انقیاد هم مطلب به همین کیفیت است؛

اول اینکه ذات انسان باید منحصرأً متصل به ذات پروردگار باشد چون جزء از نقطه‌ی نظر حقیقت وجودی خود، مندرک در کل است پس بنابراین نمی‌تواند متعلق به جزء دیگر و مظهر دیگر مانند خود باشد، این یک.

دوم اینکه چون پروردگار متعال مالک بالحقیقه‌ی همه‌ی افراد هست و سایر تملکات تملکات مجازی

است پس بنابراین انقیاد عبد در مقام اطاعت نسبت به مولای حقیقی اولاست تا انقیاد انسان نسبت به یک شخص در مقام قسیمیت و مثلیت و مماثلت، هر دو مثل هم هستند. این اصل اولی.

چطور اینکه آیات قرآن دلالت دارد بر اینکه **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** فقط حکم اختصاص به خدا دارد، ملاک برای انحصار حکم به پروردگار هم مشخص شده. در آیه‌ای از آیات قرآن می‌فرماید **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ آل عمران، هیچ رسولی نمی‌تواند به مردم بگوید که **كُونُوا عِبَادًا لِي** بیایید من را عبادت کنید، از من اطاعت کنید، انقیاد را به من رو بیاورید **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** بدون جنبه‌ی الهی بیایید، ببینید چقدر این آیه عجیب است! خیلی من از مرحوم آقا این آیه را می‌شنیدم! بدون **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بدون اینکه الله در کنار رسول باشد، الله در کنار رسول باشد، الله در کنار رسول باشد آن رسول می‌شود الله، الله از کنار رسول برود آن رسول می‌شود کاحد الناس. **وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ** باید شما ربّانی باشید، عمل تان عمل ربّ باشد، مستند به ربّ باشد، فعل تان فعل ربّانی باشد چرا؟ **بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ** چون شما دارید کتاب را تحویل می‌دهید **وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ** شما دارید این مکتب را درس می‌دهید **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** هیچ بشری نمی‌تواند این کار را بکند! هیچ بشری نمی‌تواند یک همچنین حرفی بزند! **مَا كَانَ** اختیار ندارد، حشش نیست، حشش نیست اصلاً، اصلاً نمی‌تواند این حرف را بزند. بعد در آن آیه‌ی بعدش هست که، قرآن هست؟ یادم است که سوره‌ی آل عمران بود، آیه‌ی هفتاد و نه از سوره‌ی آل عمران، **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ** بله دیگر این مربوط به پیغمبر است دیگر، **أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** خیلی این آیه‌ی عجیبی است که خیال می‌کنم از نکات اصلی بحث‌مان این آیه است، **ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ** خدا به او کتاب داده و حکم داده و نبوت داده. کتاب داده، کتاب قانون و کتاب کیفیت رشد و رقا در همه‌ی شوائب وجود، اجتماعیه، شخصیه و همین طور مسائل روحیه، اخلاقیه. و دیگری این که حکم داده، فاصل و مایز بین حق و باطل داده، و همین طور نبوت داده، به او وحی می‌شود و مسائل به او القا می‌شود، یک همچنین بشری نمی‌تواند بگوید که **كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** بیایید من را عبادت کنید جدای از خدا، بیایید سراغ من، بیایید به طرف من من دون الله و جنبه‌ی الله را در اینجا کنار بگذارید.

سؤال:؟

جواب: نه این می‌گوید که بیایید از من اطاعت کنید بدون خدا، یعنی جنبه‌ی الهی در این مسأله...

سؤال: عبادت است یا اطاعت؟

جواب: عبادت، **كُونُوا عِبَادًا لِي** عبادت دیگر، حالا اینجا فرقی نمی‌کند عبادت و انقیاد و اینها، عباد یعنی این کسانی که در مقام اطاعت هستند، آن منظور ماست نه اینکه حالا آن سجده کردن و ...، آن یک مطلب اصلی بود نسبت به این آیه، آن چیزی که ما مطرح کردیم. آیه می‌گوید **كُونُوا عِبَادًا لِي** عباد، عبد در قبال مولا، موالی، عبید، خب عبید که نمی‌آیند موالی را سجده کنند احکام موالی را می‌آیند انقیاد می‌کنند، اطاعت می‌کنند، این کار را بکن آن کار را نکن بخواب برو چه بخر چه کار کن، احکام را اطاعت می‌کنند.

حالا این افرادی که به آنها حکم و نبوت و اینها داده شده اینها بیایند و بگویند بیاید از احکام ما اطاعت کنید من دون الله، بدون جنبه‌ی الهی قضیه، بدون اینکه خدا را در نظر داشته باشید بیاید پیش ما! و اینها هم افراد افراد عادی که نیستند، افرادی هستند که کتاب به آنها داده شده، فقه خوانده‌اند، فلسفه خواندند، فلان، حالا یا خواندند یا افاضه شده، هر چه می‌خواهد باشد، بالاخره فرد عادی برای اطاعت نیستند، یعنی قصاب داخل خیابان نمی‌آمده بگوید آقا کونوا عباد لی! فردی است که به او کتاب و حکم و نبوت داده شده، در عین حال بیاید...! کسی که به او کتاب و حکم و نبوت داده شده نمی‌تواند بیاید بگوید کونوا عباد لی! چرا؟ چون کتاب و حکم و نبوت چه ارتباطی به عبادت دارد؟ چه ارتباطی به انقیاد دارد؟ کتاب به او داده شده بسیار خب، نبوت هم به او الهام می‌شود بسیار خب، اینها همه درست ولی اینها هیچ کدام ملاک برای انقیاد نیست. چرا ملاک برای انقیاد نیست؟ چون اینها اصالت ندارد. تمام اینها بالعرض است. حکمی که به این داده شده این حکم حکم من الله است، این افاضه‌ی من الله است، نبوتی که به این داده شده افاضه‌ی من الله است، کتاب کتاب من الله است از خانه‌ی خاله‌اش که نیاورده! از خانه‌ی عمه‌اش که نیاورده این حکم را این پیغمبر، خدا به این حکم را داده، نخواهد می‌گیرد، خدا به این کتاب را داده، نخواهد می‌گیرد، خدا به این نبوت را داده، نخواهد آن نبوت قطع می‌شود چطور اینکه بعد از پیغمبر نبوت قطع شد، وحی قطع شد. خدا می‌دهد به یکی و از یکی می‌گیرد.

حالا تمام اینها آن جنبه‌ی قبولیت و تأثیرگذاری و آن جنبه‌ی مؤثریت و آن جنبه‌ی الزام و آن جنبه‌ی محقق شدن در خارجش منوط به چیست؟ منوط به الله است. حالا اگر این بیاید من دون الله بگوید کونوا عباد لی این می‌شود چه؟ می‌شود مُلغی، تمام اینها به لحاظ جنبه‌ی من الله بودنش و نشویند از الله است، وقتی که این طور باشد پس می‌تواند یک پیغمبری بگوید بیاید از من اطاعت کنید بدون آن جنبه‌ی الهی؟ این می‌شود نفس، این که دیگر پیغمبر نیست.

پس خیلی باید هواسمان جمع باشد! ممکن است که در عین کتاب و حکم و نبوت و اینها نفس وجود داشته باشد، اگر نفس وجود داشته باشد حکم و کتاب و نبوت به درد نمی‌خورد! وجود نفس هم به چه شکلیت است؟ کونوا عباد لی است. کونوا عباد لی، اینجا بیاید.

یک آقایی در یک مسجدی بود، مریدش آمده بود مدتی مسجد قائم پیش مرحوم آقا. این بعد از یک مدتی او را دیده بود و گفته بود که آقا شما را نمی‌بینیم و فلان و این حرفها! گفتش که بله دیگر، توفیق نداشتیم و...

بعد تحقیق و فلان و چه، بله آقای آقا سید محمد حسین طهرانی در مسجد قائم نماز می‌خوانند و اینها، چون راه نزدیک است و فلان و این حرفها ما دیگر مدتی است که آنجا می‌رویم.

بله البته خب ایشان فرد زحمت کشیده‌ای است ولیکن عقاید ایشان خیلی عقاید صحیحی نیست می‌گویند که ایشان عقاید درویشی صوفیانه دارد و از این حرفها! حالا شما بیایید اینجا ما مطالبی را که مورد اتفاق همه‌ی علماست بیان می‌کنیم!

خب آقا جان شما آقای طهرانی را نمی‌شناسید؟ شما که این حرف را می‌زنید دارید غصه‌ی چه چیزی از این فرد را می‌خورید؟ غصه‌ی دین این را می‌خوری یا غصه‌ی مرید را می‌خوری که یک مرید از دست رفت؟ غصه‌ی دین می‌خوری؟ ارواح عمه‌ات! هان؟ تو می‌بینی یک مرید چرب و شیرین از دست رفت! رفت آقا بگرد بیاورش! کجا؟ من این همه برای زحمت کشیدم! خیلی عجیب است ها! واقعاً عجیب است!

یک وقت یک مسائلی پیش آمده بود، مسائل عجیبی پیش آمده بود! یک قضیه‌ای. یک بنده‌ی خدایی به یکی می‌گفت من پای این زحمت کشیدم! من با این چیز کردم بعد حالا این پیش فلانی رفته؟ خب اگر زحمت است برای چه کسی کشیدی؟ اگر برای خدا کشیدی خب حالا می‌خواهد اینجا باشد یا یک جای دیگر، نماز که باید بخواند چه در این مسجد چه برود داخل آن مسجد بخواند، اگر برای غیر خدا کشیدی خب آن دیگر مسأله‌ی دیگر است!

اینجا این آیه صاف می‌آید قضیه‌ی انسان را می‌گذارد کف دست آدم، آقا ببین نگاه به خودت بکن ببین من دون الله است یا نه من عند الله است؟ وقتی که می‌گویی بیایید اطاعت مرا بکنید، اولاً آنها که نمی‌گفتند بیایید اطاعت من را بکنید، بیچاره پیغمبر، می‌گفتند آقا بیایید حرف خدا را بشنوید منتهی از زبان من، آنها که نمی‌گفتند بیایید به طرف من. آیات قرآن را همه را نگاه کنید حضرت موسی حضرت نوح حضرت فلان و اینها، اینها همه می‌گفتند اطاعت خدا را بکنید نمی‌گفتند اطاعت من را بکنید، اطاعت خدا را بکنید این وجه اولش. ثانیاً آنها که می‌گفتند، بر فرض هم بگویند بیایید اطاعت من را بکنید، این من در چه قالبی؟ من در قالب من عند الله نه در قالب من عند و تلقاء نفسی، از این عند نمی‌آید که این دعوت به سوی خود کند، چون این متصل به عند الله هست [این حرف به] زبان او می‌آید، **إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿الطَّارِقِ﴾ ۱۳ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿الطَّارِقِ﴾ ۱۴** پس روی این جهت این حکم آمده به من عند الله.

اگر قرار است برای خدا باشد حالا مریدت از این مسجد رفت به یک مسجد دیگر، خب رفت که رفت،

رفت که رفت، رفت که رفت. افرادی که در مسجد مرحوم آقا بودند گاهی اوقات می رفتند یک جاهای دیگر، اصلاً ایشان نمی پرسیدند کجا رفتی؟ کجا آمدی؟ می فهمیدند، می فهمیدند. کجا رفتی؟ کجا آمدی؟ ابداء و ابداء، خودش می خواهد برود، خودش می خواهد برود برود. من راجع به یک مورد در تمام عمرم ندیدم از مرحوم آقا که در آن موقع مثلاً فردی از مسجد ایشان رفته حالا به یک مسجد دیگر، ایشان بگویند که مثلاً چرا رفته آنجا؟ چرا...؟ می گفتند خودش می داند. ما نه به کسی می گوییم بیاید و نه به کسی می گوییم بروید، این عین عبارت ایشان است و این را تا آخر عمر هم حفظ کردند ها و بدون این هم فایده ندارد رفقا، سرمان کلاه می رود! بدون این حالت سرمان کلاه می رود، باختیم قضیه را.

در همان زمان مرحوم آقا، ایشان بعضی ها را مسئول جلسه می کردند. همین که مسئول جلسه می شد دیگر ارتقاء پیدا می کرد می رفت بالا! ها! من مسئول جلسه هستم! رفت بالا! اخلاقش با بقیه عوض می شد! طرز صحبتش با بقیه عوض می شد! کیفیت برخوردش با بقیه عوض می شد! یک جور دیگر به بقیه نگاه می کرد! اگر یک کسی یک حرف می زد به او برمی خورد که چرا در جلسه تو حرف زدی؟ تو را مسئول کردند حاضر غایب کنی آقا جان! همین، والسلام نامه تمام! این حرفها چیست؟ چه کسی آمد چه کسی نیامد؟ تو چه فرقی با بقیه می کنی؟ چه فرقی می کنی؟

مرحوم آقا به من گفتند که آقا این حرف را برو بزن. ما رفتیم به یکی گفتیم؛ گفتیم برو در جلسه ی طهران این را بگو. رفته گفته. آن مسئول صدایش کرده گفته شما به چه اجازه ای این حرف را زدید؟! گفت آقای آقا سید محسن به ما گفت. ایشان بگویند شما باید بیاید به من بگویید اگر من صلاح دانستم مطرح می کنم! آن هم رو کرده بود گفته بود بیخشید ما این چیزها را بلد نیستیم، حالا فحشش نداده بود، همین گفته بود ما این چیزها را بلد نیستیم. بعد همان شخص آمد پیش من اعتراض، آقا یک همچین مسائلی هست و یک همچین...! گفتم شما تلفن کنید به من از من وقت بگیرید، آن موقع زمان مرحوم آقا که ما مشهد بودیم و به همان خانه ای را که ساختیم تازه رفته بودیم، وقت بگیرید وقتی به شما وقت دادند بیاید تا بگویم چه کنید و تا الان هم نیامده! بابا آقا به شما گفتند که بشوید مسئول، آقایان جلسه ی دیگر خانه ی چه کسی است؟ آقایان ایها الناس خانه ی آقا مشهدی فلان است، همین والسلام! این حرفها را نداریم! این بازی ها را نداریم! این کلک و حقه بازی ها دیگر چیست؟ اینها دیگر چه بساطی است؟ آدم که نبایستی که فرض کنید...! این مسأله خیلی مسأله ی مهمی است ها که انسان بفهمد در چه محدوده ای دارد حرکت می کند و چه قسمی دارد می رود. امروز می گویند آقا شما مسئول باش فردا می گویند آقا شما باش پس فردا...، بالاخره یکی باید این وسط بیاید، آقا شیر یا خطی، قرعه ای، بیاندازید بالا! دارید سکه؟ سابق...، آقای نوری شما این کار را می کردید؟ می اندازیم بالا شیر آمد، آقای نوری رئیس جلسه، می خواهی آقا رئیس جلسه بشوی یا نه؟ می خواهی همین الان نصب

می‌کنیم مادام العمر! این حرفها را نداریم.

مرحوم آقا به یکی می‌گفتند آقا شما این حرف را برو بزن، این خیال می‌کرد حالا این شده دیگر نماینده‌ی آقا! بابا آقا روزی به هزار نفر دارند می‌گویند، یک کلمه به تو حالا یک اعتنایی کردند به تو هم گفتند برای اینکه تو هم حالا خیال نکنی که به تو توجه نمی‌شود. آقا شما بروید فرض کنید مشکل فلانی را حل کنید - جدی من اینها را دیدم ها! من همه‌ی اینها را دیدم اغراق نمی‌کنم - مرحوم آقا به یکی گفته بودند که رفتی طهران به آقا سید محسن بگویند که در جلسه این را بگویند، یک بنده خدایی، همان آقایی که الان مو گذاشته تا اینجا و یک دانه از این تسبیح‌های اینقدری می‌اندازد دور گردنش و می‌رود در حرم امام رضا نعره می‌کشد! شب بود ما نشسته بودیم داخل حیاط، به ما گفت ایشان [یعنی آقا] یک همچنین مسأله‌ای گفتند که در جلسه مطرح شود، چه چیزی هست اصلاً! گفتند که به آقا سید محسن بگویند اما خب به ما گفتند! چه شد قضیه؟ به آقا سید محسن بگویند ولی خب به ما گفتند! حالا می‌خواهید شما یا می‌خواهید ما علی‌کل حال...! گفتم نه قربان اختیار دارید با وجود سرکار که بنده نمی‌توانم...! یک خورده هم ما هندوانه گذاشتیم و نه آقا شما باید...! این حرفها چیست؟ این امریه از ناحیه‌ی حضرت رب العزه بود جنابعالی شرف انزال یافتید نمی‌شود این...! هیچی امر صریح مرحوم آقا که برو به فلانی بگو که بیاید این را بگویند گذاشته کنار...! من بودم در آن مجلس گفت که بله در جلسه‌ای که در مشهد بودیم امر فرمودند که فلان...! اصلاً آقا چه می‌خواستند بگویند این چه چیزی گفت؟ اصلاً خراب کرد! نه آن منظور حاصل شد و بقیه هم به ریشش خندیدند!

بله این مسائل خیلی بوده و خوب ما باید بفهمیم آقا جان کجا قضیه می‌لنگد و کجا خراب است و چطوری نفس می‌آید و با انسان بازی می‌کند و مسائل را کم کم به نفع خودش برمی‌گرداند! هیچ فرقی بین افراد جلسه و بین مسئول نیست. اتفاقاً من نظرم از اول، زمان مرحوم آقا به این بوده که ریاست ادواری باشد یعنی مثلاً فرض کنید یک ماه این آقا رئیس بشود بعد خلعت را در بیاورد به آن یکی بپوشاند آن یکی بشود رئیس، بعد او...، حالا همچنین، حالا باشد، حالا به همان کیفیت زمان حیاتشان فعلاً باشد ولی حقیقت مسأله این است.

این من دون الله خیلی مسأله است. در این من دون الله خیلی ما باید توجه کنیم که چه می‌خواهد قرآن بگوید؛ **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. وَ لَا يَأْمُرْكُمْ وَ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَاباً** اینها را ربّ برای خودتان قرار بدهید، خدای برای خودتان قرار بدهید **أَنْ يَأْمُرْكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** ﴿آل عمران، ۸۰﴾ می‌شود یک همچنین چیزی که امر کند به کفر بعد از

اینکه مسلمان شدید؟

در این آیه‌ی شریفه آنچه که مسلم است این است که اطاعت باید از ناحیه‌ی پروردگار باشد و این اطاعت در هر مظهري که بخواهد تحقق پیدا کند باید جنبه‌ی صبغة اللّهی داشته باشد. اگر بخواهد به اندازه‌ی سر سوزنی از آن جنبه‌ی صبغة اللّهی به جنبه‌ی بشریت و نفسی که جنبه‌ی من دون اللّهِ است نزول کند، در آنجا انسان باید بایستد، آنجا دیگر نمی‌تواند اطاعت کند، اطاعت در آنجا می‌شود حرام. بنابراین اطاعت به مقتضای اصل اولی به چه کسی تعلق گرفته است؟ به خدای متعال تعلق گرفته. پس از خدای متعال به آن کسی که حرف او حرف خداست و حقیقت او حقیقت خداست. انشاء اللّهِ در جلسه‌ی دیگر راجع به اینکه این شخص کیست و چه آثار و لوازمی بر او مترتب است صحبت خواهیم کرد.

سؤال:؟

جواب: نه جنبه‌ی نفسی نباید باشد.

سؤال: پدر و فرزندی...

جواب: خدا گفته، خدا گفته از این اطاعت کن. خدا می‌گوید تو از شمر اطاعت کن.

سؤال: جنبه‌ی نفسی...

جواب: خدا گفته، وقتی خدا بگوید تو از شمر اطاعت کن، دیگر انسان از چه کسی اطاعت کرده؟ از

شمر اطاعت کرده؟ نه دیگر.

سؤال: ولو اینکه خلاف هم باشد؟

جواب: هر چی می‌خواهد باشد. وقتی خدا بگوید آن است، انسان باید او را اطاعت کند.

سؤال و جواب به زبان عربی

سؤال:؟

جواب: البته راجع به این قضیه چیز نیست، مسأله به آن حقیقت عبادت از ناحیه‌ی ما برمی‌گردد اما اینکه چه شخصی می‌تواند بگوید کونوا عباداً لی، چه کسی می‌تواند این حرف را بزند و در این عباداً لی، آخر یک وقت پیغمبر می‌آید می‌گوید کونوا عباداً لله، مثلاً حضرت داود هم می‌گوید کونوا عباداً لله، آنها به طهارت ذاتی نرسیدند، چون مراتب انبیاء مراتب مختلفی است ولی آن کسی که به طهارت ذاتی رسیده است او می‌تواند بیاید بگوید کونوا عباداً لی و در این عباداً لی، اللّهِ خوابیده، یعنی اللّهِ در بطن عباداً لی است مثل اینکه به جای اینکه بگوید کونوا عباداً لله می‌گوید کونوا عباداً لی. کونوا عباداً لی و کونوا عباداً لله هر دو سیان هستند. این فرد باید به طهارت ذاتی رسیده باشد.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد